

برانگیخت و برایشان عذابی مقرر شد که جاودانه در بند آن خواهند بود» (مانده، ۷۸-۸۰).

ولی روش مزورانه و دوپهلوی یهودیان مدینه اندک اندک محمد را واقعاً به خشم آورد، بخصوص وقتی که هیچیک از آنها داوطلب شرکت در جنگ بدر نشدند. بنا به اصطلاح معروف این قطره آبی بود که جام را لبریز کرد. به ارزیابی Richard Bell محقق سرشناس دانمارکی در دائرة المعارف اسلام، در این موقع بود که روزه ماه رمضان، ماهی که جنگ بدر در آن روی داده بود، برای مسلمانان وضع شد، و روزه عاشورا که همزمان با یوم کیپور یهودیان بود از صورت فریضه بیرون آمد.

همراه با تیرگی روزافزون روابط مسلمانان مدینه، لحسن آیات قرآنی در مورد یهودیان نیز تغییر کرد:

«ای پیامبر، توجه به کردار آنانکه بسوی کفر میشتابند اندوهگینت نکند، چه آن کسانی که به زیان میگویند ایمان آورده ایم ولی در دل خویش بی ایمانند، چه یهودان که برحسب طبیعت خود گوش به دروغ دارند، و چه آنهایی که گوش به سخن کسانی میدهند که از جانب تو به سوی ایشان فرستاده شده اند... تو بهر حال نمیتوانی علیرغم خواست خداوند از کسانی حمایت کنی که خدا خود آنها را به عصیان میانگیزد، زیرا که نمیخواهد دلهایشان پاک شود. اینان محکوم بدانند که در دنیا ذلیل باشند و در زندگی آخرت نیز به کیفری سخت گرفتار آیند» (مانده، ۴۱). «بدین یهودان بگو: اگر به راستی بر این باورید که در جهان دیگر جای شما بصورت قوم برگزیده در کنار خداوند خواهد بود، در اینصورت میباید خواستار مرگی هرچه زودتر باشید. ولی اینان چنین آرزویی را ندارند، زیرا بر ناچیزی توشه ای که برای این راه فراهم آورده اند آگاهند، و بناچار تو آنانرا به زندگی حریص تر از همه مردم دیگر خواهی یسافت. اینان هرکدام همچون کسانی از مشرکان آرزوی عمر هزار ساله دارند، ولی چنین عمر دراز نیز آنها را از عذاب محتوم نمیرهاند، زیرا خداوند بدانچه میکنند نیک آگاه است» (بقره، ۹۴-۹۶). شمار آیه هایی که در سالهای

مدینه در قرآن به یهودیان اختصاص یافته به ۷۷ بالغ میشود، که یکی از جالبترین آنها آیه شصت و پنج سوره بقره است، که بموجب آن گروهی از یهودیان به فرمان خداوند تبدیل به بوزینه شده اند.

یکی از بازتابهای این جدایی قاطع مسلمانان و یهودیان، تفسیر قبله مسلمین از بیت المقدس به مکه بود، که یهودیان آنرا با مخالفتی آمیخته با استهزا مورد سوال قرار دادند، و بهمین جهت در دو آیه از سوره بقره در پاسخ آنان گفته شد: «سفیهان گویند که چه چیز آنان (مسلمانان) را واداشته است تا قبله ای را که بسوی آن نماز میآوردند تغییر دهند؟ بگو که شرق و غرب مال خداوند است و او هر که را خواهد به راه راست هدایت کند. ما شما را امتی میانه رو گردانیدیم تا داورانی بر مردم باشید و پیامبر داورانی بر شما، و قبله ای را که بسوی آن نماز میآوردید تنها برای این وضع کرده بودیم که پیروان صادق پیامبر را از آنها بی که راه خود را برمیگردانند تشخیص دهیم» (بقره، ۱۴۲ و ۱۴۳). بعداً در همین سوره بقره در باره یهودیان گفته شد که: «یهودیان آنچه را که شیاطین در باره حکومت سلیمان بدانان گفته بودند پذیرفته بودند. همانا که سلیمان کافر نبود، اما شیاطین کافر بودند. اینان به مردمان فن جادوگری میآموختند، و نیز آنچه را که در بابل به هاروت و ماروت آشکار شده بود» (بقره، ۱۰۳). «هر بار که اینان پیمانی می بندند، کسانی از آنها بلکه بیشترشان از اجرای آن سر باز میزنند، زیرا که بدان ایمان ندارند» (بقره، ۱۰۰). «آنهاست که آنچه را خدا در کتاب برایشان فرستاد کتمان کنند و آنرا به بهایی اندک بفروشند، در امعاء و احشاء خود جز آتش نخواهند بلعید، و خدا

۱ - D. Masson، در حواشی ترجمه فرانسوی او از قرآن، ص ۷۸۷. در باره افسانه هاروت و ماروت و انتقال آن از متون اوستائی به قرآن، به بررسیهای زیر نیز مراجعه شود:

J. Darmesteter : Haurvatât et Amertât : essai sur la mythologie de l'Avesta, Paris, 1875 ; Jean de Menasce : Une légende iranienne dans l'angélologie judéo-musulmane à propos de Harut et Marut, Etudes Asiatiques, I, 1947.

در روز قیامت با آنان سخنی نخواهد گفت و پاکشان نخواهد ساخت و عذابی الیم بدانان خواهد چشاند... زیرا که خدا کتاب را به حق نازل کرد و آنها نیکه در مورد کتاب اختلاف میکنند از حقیقت دوری میگزینند» (بقره، ۱۷۴-۱۷۶).

در سوره های بعدی، آیه های متعدد دیگری را در همین راستای نکوهش یهودیان میتوان یافت:

«کسانی از اهل کتاب (مسیحیان) قنطاری را که بدانان سپرده ای آسان به تو باز خواهند داد و کسانی دیگر (یهودیان) حتی دیناری را که بدانان بامانت داده باشی جز با جد و اصرار به تو مسترد نخواهند داشت، و این از آنروست که گویند این امیین راهی برای ناگزیر کردن ما ندارند. اینان به خدا دروغ میبندند در حالیکه به واقعیت امر آگاهند» (آل عمران، ۷۵). «بگو: ای اهل کتاب، چگونه به کفر روی میآورید و حال آنکه آیات خدا بر شما خوانده میشوند و رسول او نیز در میان شما است؟» (آل عمران، ۱۰۱). «وقتیکه خداوند با آنان میثاق بست و تورات را بدیشان فرستاد، بدانان گفت که محتوای آنرا با مردمان در میان گذارید و کتمانش مکنید، ولی ایشان آنرا بر پشت سر افکندند و به بهای اندک فروختند، و چه ناپسند سودایی کردند!» (آل عمران، ۱۸۷). «یهودیان میثاق خود را با ما شکستند و آیات خدا را منکر شدند و پیمبران خود را به ناحق کشتند و گفتند که دلهای ما بسته مانده اند. خدا بر دلهایشان بسبب کفر آنها مهر نهاد، چنانکه جز شماری اندک از آنان از ایمان آوردگان نیستند» (نساء، ۱۵۵). «یهودیان پیمانی را که با ما داشتند گسستند و ما آنها را لعنت کردیم و دلهایشان را سخت گردانیدیم. آنها کلام ما را تحریف کردند و بخشی از آنچه را که به ایشان تذکر داده شده بسود به فراموشی سپردند، و ما نیز تا روز قیامت میان آنان دشمنی و کینه برانگیختیم. و زود باشد که خدا بر آنچه کرده اند آگاهی شان دهد» (مائده، ۱۳). «آنچه از خداوند تو بر تو (محمد) نازل شد، بیگمان بسیاری از یهودیان را به ناباوری و سرکشی بر میانگیزد، زیرا ما میان ایشان تا روز قیامت دشمنی و کینه برانگیختیم، و هرگاه آتشی را

برای جنگ بیفروزند خدا آنها در روی زمین فرونشاند، زیرا که خدا مفسدین را دوست نمیدارد» (مائده، ۶۴). «برای آنان داستان آنکس را که ما آیات خویش را بر او عطا کرده بودیم حکایت کن که از آنها روی برگردانید و به راه شیطان رفت و در جمع گمراهان در آمد. اگر میخواستیم او را ببرکت همین آیات بالا میبردیم، لیکن او سخت به سوی زمین گرایید و از هواها و هوسهای خود پیروی کرد. حال او حال سگی بود که اگر به سوی حمله آوری عوعو کند و اگر آسوده اش گذاری باز عوعو کند، و این درست وصف آن قومی است که آیات ما را تکذیب میکنند (اعراف، ۱۷۶)». «... اینان دلهایی دارند که چیزی در نمی یابند و چشمهایی دارند که چیزی نمی بینند و گوشهایی دارند که چیزی نمیشنوند. همانند چهارپایانند، بلکه از آنها نیز ناآگاهترند» (اعراف، ۱۷۹). «یهودیان گفتند دست خداوند بسته است. دست خودشان بسته باد، و از بابت این سخنان لعنت بر ایشان باد! زیرا که دست خدا باز است و به هر کس که خواهد نفقت کند. بسیاری از اینان را بینی که در رفتن به سوی گناه و ستم و خوردن سود حرام شتاب میورزند. چه زشت است آنچه میکنند! چرا خداشناسان و فقیهان آنان ایشانرا از نارواگفتن و از رباخوردن برحذر نمیدارند؟» (مائده، ۶۲ و ۶۳). «با بنی اسرائیل عهده بستیم و برایشان پیامبرانی فرستادیم. ولی هر بار که پیمبری بسوی آنان آمد و چیزی گفت که با خواستشان مغایر بود، برخی از این پیامبران را به دروغگویی متهم کردند و برخی دیگر را کشتند. پنداشتند که این کارشان زبانی برای آنان نخواهد داشت، اما کور و کر شدند. سپس خداوند از گناهشان در گذشت، اما بسیاری از آنان دوباره خود را به کوری و کری افکندند» (مائده، ۷۰ و ۷۱). «مثال اینها که تورات برایشان فرود آمد اما آنها برنداشتند، مثال الاغی است که کتابهایی را بر پشت کشد و نداند که چیستند» (جمعه، ۵).



۱ - اشاره به یکی از یهودان مدینه است که هریت او مشخص نشده است.

بازتاب عملی این اصطکاکها در بازگشت از جنگ بدر در سال سوم هجری آغاز شد، و آنچه اختلاف را بصورت حاد درآورد شوخی ناشیانه یک زرگر یهودی از قبیله بنوقینقاع در مورد یک زن عرب بدوی بود که به اسلام گرائیده بود و به همسری یکی از مسلمانان مدینه درآمده بود. مشاهده این زن که با حجاب به بازار آمده بود باعث تمسخر گروهی از جوانان یهودی شد، و یکی از آنان کسه دکان زرگری داشت از روی شیطنت دامن این زن را هنگامی که در آستانه دکانی نشسته بود تا کالای خود را بفروشد از پشت به دیوار گره زد، بطوریکه وقت برخاستن زن نیمی از اندامش برهنه در معرض دیدار عابران قرار گرفت. این واقعه یک سلسله واکنشهای سخت بدنبال آورد که با توجه به آنها محمد تصمیم گرفت از یسهودان قبیله بنوقینقاع بصورت اتمام حجت تسلیم بیقید و شرط آنها را به مسلمانان خواستار شود. افراد قبیله این اتمام حجت را نپذیرفتند و به بنای مستحکمی که در اختیار داشتند و عملاً کار قلعه ای را میکرد پناه بردند، در انتظار اینکه دیگر یهودیان و یاران غیریهودیشان به کمک آنان بیایند، ولی بعد از پانزده روز محاصره، با نرسیدن کمک ناچار به تسلیم شدند. محمد احتمالاً تصمیم به کشتن مردان قبیله را داشت تا درسی به دیگران داده باشد، اما ابن ابی از رهبران عرب مدینه به جانبداری از آنان به وساطتی پرداخت که در عین حال بوی تهدید میداد، و محمد برای احتراز از بالا گرفتن دامنه اختلاف موافقت کرد که کلیه افراد بنوقینقاع مدینه را ترک گویند ولی اموالشان را در آنجا بگذارند.

بحران بعدی میان مسلمانان و یهودیان مدینه با قبیله یهودی بنونضیر روی داد. این بار این بحران از اینجا آغاز شد که کسانی که محمد به خواست ابوالبراء یکی از رؤسای قبایل عرب برای آشنا کردن افراد قبیله او با آیین تازه به نزد او فرستاده بود بدست یکی از رقبای ابوالبراء کشته شدند و تنها یکی از آنها جان بدر برد کسه به عنسوان تلافی او نیز دو نفر از افراد قبیله رقیب را کشت. ولی محمد که مایل نبود این واقعه سرآغاز اختلافی میان او و این قبیله شود قبول کرد که

خونبهای این دو مقتول را از بیت المال مسلمانان پرداخت کند، منتها چون کسانی که مبلغان مسلمان را کشته بودند از دوستان قبیله بنونضیر بودند وی از این قبیله خواست که بابت سهم مسئولیت خود در این ماجرا، پرداخت قسمتی از خونبها را بعهده بگیرند. رؤسای بنونضیر در دادن پاسخ قطعی دست بدست کردند و محمد و همراهانش را در بیرون دروازه محله خود مدتی منتظر گذاشتند. در این فاصله محمد غفلتاً احساس خطر کرد و به همراهانش هشدار داد که تصور میکند بزرگان قبیله مشغول توطئه ای علیه او و یسارانش هستند، و بهمین جهت آنها را ترک گفت. بعداً معلوم شد که واقعاً توطئه ای در کار طراحی بوده است که فردی بنام عمرو بن کعب فلاخسی را بسوی محمد نشانه گیری کند و او را بکشد.

بدنبال این واقعه محمد از بنونضیر خواست که آنان نیز چون بنوقینقاع مدینه را ترک گویند، و چون موافقت نکردند مسلمانان به دستور پیامبر به بریدن درختان خرماي آنها، یعنی مهمترین منبع ثروت و عایدی این قبیله ملاک و زمیندار پرداختند، و این بسار افراد قبیله بناچار از در تسلیم درآمدند. البته این عمل از جانب بسیاری از خود اعراب نیز مورد اعتراض قرار گرفت، زیرا سنت دیرینه عرب اجازه بریدن هیچ نخلی را نمیداد. ولی در همین موقع نزول آیه ای مشروعیت این اقدام بیسابقه را مورد تأیید قرار داد: «آن درختان خرما که آنها را از ریشه بریدید، همه به اذن خداوند بریده شدند، تا از این راه فاسقین روسیاه شوند» (حشر، ۵). بعد از این واقعه یهودیان بنونضیر خانه های خود را در مدینه ترک کردند و به دژ مستحکم خیبر در خارج این شهر که متعلق بدانان بود و تسخیرناپذیر تلقی میشد پناه بردند، و کلیه اموالشان در مدینه توسط مسلمانان به غنیمت گرفته شد.

از آنهنگام تا سال هفتم هجری برخورد تازه ای میان این قبیله و مسلمانان مدینه روی نداد. ولی در این سال دوباره موضوع خیبر مطرح شد، و چنانکه بسیاری از پژوهشگران تاریخ این دوران اظهار نظر کرده اند، علت طرح آن این بود که به مسلمانانی که از سازش تسلیم آمیز محمد در توافقنامه حدیبیه ناراضی بودند امکان کسب

غنائم فراوانی داده شود تا موضوع حدیبیه را از یاد ببرند. بدین ترتیب بود که در بازگشت از سفر مکه، تنها در مدت کوتاه پانزده روز پیامبر بسیج جنگی کاملی را برای تصرف خیبر سازمان داد. مجتمع خیبر در ۱۶۰ کیلومتری شمال مدینه سرزمین حاصلخیز و زراعتی شامل نخلستانها و مزارع گندم و حبوبات بود و در عین حال چندین دژ نیرومند نظامی داشت که از دیرباز یهودیان در آنها خواربار و سلاحهای فراوان گرد آورده بودند. با اینوصف، به علت خودداری پیمان شکنانه قبیله عرب غطفان از کمک به یهودیان، همه این قلعه ها یکی پس از دیگری به اشغال مسلمانان درآمدند. در تصرف یکی از مستحکمترین آنها، قلعه القاموس، زن بسیار زیبایی بنام صفیه که همسر کنانه بن الربیع از بزرگان قبیله بنونضیر بود اسیر رزمندگان اسلام شد، و وقتیکه او را به نزد پیامبر آوردند وی بنا به سنت عربی با افکندن ردای خود بر روی او وی را به مالکیت خویش درآورد و به نوشته ابن هشام در همان راه بازگشت به مدینه با او همبستر شد. خود کنانه، طبق روایتی که به تواتر نقل شده است برای نشان دادن محل گنجینه ای که از طرف قبیله در یک خرابه پنهان شده بود توسط زبیر بن العوام صحابی خاص پیامبر با آهن گداخته آنقدر زیر شکنجه قرار گرفت تا جان سپرد.

پس از تصرف کامل خیبر واقعه خاصی روی داد که در تواریخ اسلامی کرارا بدان اشاره شده است، بدین ترتیب که در سفره شامی که بعد از این پیروزی گسترده شد، زنی از میان اسیران بنام زینب بن حارثه گوشت پخته شده زهرآگینی را در بشقاب پیامبر گذاشت که وی با توجه به طعم غیرعادی آن آنرا از دهان بیرون انداخت، ولی یکی از صحابه بنام بشر بن معرور که تکه دیگری از آنرا خورد در همان شب جان سپرد. به روایت ابن اسحاق، بعدها، وقتی که محمد به بیماری مهلک خود دچار شد، برای خواهر بشر که به عیادتش آمده بود فاش

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۱۴۸.

۲ - Charles Pellat در: Sur quelques femmes hostiles au Prophète: پاریس، ۱۹۳۶، ص ۵۲.

کرد که بیماری وی ناشی از عواقب همان مسمومیتی است که برادر او را به هلاکت رسانیده بود.

در جریان جنگ خیبر، ساکنان یهودی واحه ای در شمال ایسن قلعه بنام فدک برای آنکه مورد اتهام همدستی با یهودیان بنونضیر قرار نگیرند، داوطلبانه اظهار اطاعت کردند و مالکیت آبادی خود را به پیامبر دادند. این فدک بعداً توسط ابوبکر از فاطمه بازگرفته شد و تا مدتی دراز مالکیت آن مورد اختلاف دستگاه خلافت و امامت شیعه بود.

- آیاتی از سوره احزاب، مشخصاً مربوط به زد و خورد پیروزمندانه مسلمانان با یهودان قبیله بنونضیر و تصرف خیبر توسط مسلمین است: «و خداوند در دل‌های آنان هراس افکند تا شما گروهی از ایشان را بکشید و گروهی دیگر را به بندگی بگیرید، و همه سرزمین آنها را، و ساکنانشان را، و اموالشان را و زمینهایی را که پیش از آن هرگز بر آنها پاننهاده بودید، به مالکیت شما داد، زیرا که خدا بر هر چیزی توانا است» (احزاب، ۲۶ و ۲۷).

• پیروزی خیبر تحقق وعده ای بود که در حدیبیه در باره نزدیکی این پیروزی داده شده بود، هرچند که به عقیده چند تن از پژوهشگران ابلاغ این آیات با زمان تثبیت این پیروزی همزمان بود: «... خداوند به شما وعده پیروزی نزدیکی را میدهد که در آن عنائم بسیار نصیب شما خواهد شد، و این غنائمی که بدست خواهید آورد جملگی از آن شما خواهند بود. خدا پایان این کار را نزدیک خواهد کرد تا شما را از آزار این کسان بدور دارد، و همه اینها آیتی بر مؤمنان باشد که آنها را در رفتن به راه راست یاری دهد» (فتح، ۱۹ و ۲۰).

سومین و آخرین بحران میان مسلمانان و یهودیان مدینه، با قبیله بنوقریظه که بزرگترین و ثروتمندترین قبایل سه گانه یهود این شهر بود روی داد، و این بار بصورت مسهمترین واقعه خونین دوران رسالت پیامبر درآمد. محل سکونت این قبیله بخش جنوب غربی مدینه بود که در جریان محاصره این شهر توسط نیروهای قریش در جنگ خندق (سال ۵ هجری) از نظر جغرافیایی نزدیکترین موضع را به

مواضع مهاجمان قریشی داشت و ظاهراً محمد متقاعد شده بود که افراد این قبیله با استفاده از این موقعیت مناسب بطور عملی جانب دشمنان او را گرفته بودند، هرچند که ائتلاف یا اتحادی بصورت رسمی در این مورد امضا نشده بود. بدین جهت پس از پایان محاصره و بازگشت ناموفق نیروهای قریش، پیامبر از این قبیله نیز مانند دو قبیله دیگر بنوقینقاع و بنونضیر خواستار تسلیم بی قید و شرط شد. این بار مجدداً بزرگان قبیله عرب اوس که متحدان پیامبر بودند به نفع یهودیان به وساطت برخاستند، ولی محمد با این شرط وساطت آنانرا پذیرفت که کار به حکمیت رئیس خود قبیله اوس، سعدبن معاذ گذاشته شود، و طبعاً این پیشنهاد از جانب آنان پذیرفته شد. منتها واقعیت این بود که این سعدبن معاذ در جریان جنگ خندق زخم شدیدی برداشته بود که چندی بعد باعث هلاکت او شد، و چون بنوقریظه را در این حادثه دخیل میدانست نسبت بدانان کینه سختی در دل داشت که بدو امکان داوری بیطرفانه نمیداد. شرح آنچه بعداً گذشت، در سیره ابن هشام به تفصیل نقل شده است. بخشی از گزارشی که در این باره در «سیره» آمده، چنین است:

«پس از پایان غزوه خندق و بازگشت احزاب از گرد مدینه، پیغمبر به علت عهدشکنی یهود بنی قریظه به جنگ آنان رفت و آنها را در حصار گرفت. پس چون مدت محاصره دراز بکشید و ایشان خود را هیچ چاره ندیدند، تن در دادند و به حکم سید علیه السلام از قلعه فرود آمدند و درها بسپردند. و چون ایشان بیامدند، قوم اوس از انصار به خدمت سید (محمد) علیه السلام آمدند و گفتند: یا رسول الله، بنی قریظه دوستان مایند و ایشان را به ما سپار. سید علیه السلام قوم اوس را گفت که اگر من حکمیت در باره بنی قریظه را به یکی از شما سپرم شما راضی باشید؟ گفتند: بلی، یا رسول الله. پس سید علیه السلام گفت: من حکمیت را به سعدبن معاذ که بزرگ شما است سپردم و آنچنانکه وی حکم کند ما راضی شویم و کسار بدان کنیم. ایشان گفتند ما نیز راضی ایم... و چون سعدبن معاذ بیامد و بنشست، مهاجر و انصار گفتند: یا سعد، سید علیه السلام ترا حکم گردانیده بر

بنی قریظه، اکنون تا چه حکم کنی در حق ایشان؟ سعد روی به انصار کرد و گفت: شما در عهد خدای هستید که هرچه من فرمایم در حق ایشان، آنرا بجای آورید؟ گفتند: بلی. بعد از آن روی به پیغمبر علیه السلام کرد و همین پرسش را از او کرد، و سید علیه السلام همین پاسخ را بدو داد. پس وی گفت: حکم من در بنی قریظه آن است که هرچه مردان ایشانند جمله را بکشند، و هرچه زنان و فرزندان ایشانند آنرا برده گردانند، و مال ایشان را نیز به تمامی میان مسلمانان قسمت کنند. چون وی این سخن بگفت، سید علیه السلام گفت: ای سعد، این حکم که تو در بنی قریظه بکردی چنان است که در بالای هفت آسمان بکرده اند. پس بفرمود تا در بازار مدینه خندقی فرو بردند و جهودان را یکی یک آوردند و گردن بزدند و در آن خندق انداختند، تا ۹۰۰ مرد از ایشان گردن بزدند. و میان آنها زنی بود که یکی از محاصره کنندگان مسلمان قبيله را با سنگی که از فلاخن پرتاب کرده بود کشته بود. در جریان کشتار، این زن با عایشه مشغول صحبت بود و غالباً به صدای بلند میخندید، تا وقتیکه او را احضار کردند. خود عایشه در این مورد میگوید: از او پرسیدم با تو چه کار دارند؟ خندید و گفت میخواهند سرم را ببرند. پرسیدم: چرا؟ گفت: برای اینکه من هم یکی از آنها را کشته ام. آنگاه خدا حافظی کرد و رفت و سرش را بریدند. بخدا قسم که هیچوقت چهره آرام او را در لحظاتی که میدانست در چند قدمی مرگ است فراموش نمیکنم^۱. به نوشته ابن سعد، در تمام این جریان پیامبر خود خاموش در گوشه ای نشسته بود و ناظر مجازات دشمنان خدا و رسول بود. سرانجام، در فرارسیدن شب آخرین یهودیان بنی قریظه در نور مشعل ها سر بریده شدند، در حالیکه با هر سر تازه ای که بریده میشد مسلمانان فریاد الله اکبر بر میداشتند.

به روایت ابن هشام سعد اندکی پس از فتوای قتل عامی که داده بود خودش از زخمی که برداشته بود درگذشت، و بسا توجه به درجه تقدس او عرش خدا از مرگش لرزید. پیغمبر پس از پایان این

۱ - سیره ابن هشام، ص ۷۵۴-۷۵۶، طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۷۴ و ۷۵.

کشتار دسته جمعی، بیوه یکی از مقتولین را که نامش ریحانه و زنی بسیار زیبا بود برای خود نگاه داشت، و این زن اندکی بعد مسلمان شد^۱. سایر زنان و کودکان نیز به غلامی فروخته شدند. پژوهشگران غربی متعددی در این باره متذکر شده اند که این درست نحوه عملی است که تورات اجرای آنرا در مورد زنان و کودکان اقوام مغلوب از یهودیان خواسته بود: «... و چون یهوه خدایت آنانرا بدست تو بسپارد پس جمیع مردانش را به دم شمشیر بکش و زنان و اطفال و حیوانات و آنچه را که در شهر باشد یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر و غنائم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخور» (تورات، سفر تثنیه، باب بیستم، ۱۰-۱۴). در خود قرآن آیه هایی از سوره های انفال و سوره احزاب به همین ماجرا اختصاص یافته اند: «اگر به صلح گرائیده بودند پس تو نیز بدان میگرانی، لیکن اگر خواهند با تو نیرنگ کنند، خداوند ترا برای یاری بر مؤمنان بس است» (انفال، ۶۱ و ۶۲)، «و خداوند آن دسته از اهل کتاب را که با احزاب (منافقان) همدلی داشتند از خانه هایشان بیرون آورد و رعب در دلشان افکند تا گروهی از آنانرا بکشید و گروهی دیگر را به اسارت گیرید» (احزاب، ۲۶)^۲.

روایات نقل شده در تاریخ طبری حاکی از آنند که در ماجرای بنی قریظه جبرئیل شخصاً نقشی اساسی داشته است: «پیغمبر... هنگام ظهر همانروز جبرئیل پیش پیغمبر خدای آمد. ابن شهاب زهر می گوید که جبرئیل عمامه ای از استبرق بر سر داشت و بر استری که زین داشت و قطیفه ای دیبا بر آن بود سوار بود. پرسید: ای پیغمبر، سلاح بنهاده ای؟ پیغمبر گفت: آری! جبرئیل گفت: اما فرشتگان سلاح ننهاده اند و اینک از تعاقب قوم میآیم. خدا فرمان میدهد که

۱ - سیره ابن هشام، ص ۶۷۹.

۲ - در باره یهودیان مدینه، شرح جامعی را در بررسی Hartwig Hirschfeld میتوان یافت:

Essai sur l'histoire des juifs de Medine. Revue des Etudes juives, Paris, 1883.

بسوی بنی قریظه روی و من نیز بسوی آنها میروم» و: «پیغمبر پیش از آنکه به بنی قریظه برسد در صورین به یاران خود گذشت و از آنها پرسید: کسی را دیدید؟ گفتند: آری، دحیه بن خلیفه کلیبی را دیدیم که از اینجا گذشت و به استری سپید سوار بود که زین داشت و قطیفه ای دیبا بر زین بود. پیغمبر گفت: این دحیه نبود، جبرئیل بود که خداوند او را به سوی بنی قریظه فرستاده است تا حصارهایشان را بلرزاند و ترس در دلشان افکند»^۱.

پیغمبر

قرآن و مسیحیان

رابطه پیامبر و پیروان او در سالهای مدینه با مسیحیان این شهر و بطور کلی همه مسیحیان عربستان، کمابیش مسیری مشابه روابط آنها با یهودیان، منتها با فراز و نشیبهایی کمتر داشته است. این روابط در آغاز بسیار خوب بود. نجاشی (پادشاه مسیحی حبشه) با نخستین مسلمانان که بر اثر شرایط نامساعد مکه به دستور پیامبر به کشور او مهاجرت کرده بودند با مهربانی رفتار کرده و آنها را مورد حمایت خود قرار داده بود. این حسن رابطه بعداً در خود قرآن منعکس شد: «همانا سختدل ترین مردمان را در برابر مسلمانان، یهودیان و مشرکان خواهی یافت، و در عوض خواهی دید که نزدیکترین مردم در دوستی با کسانی که (به اسلام) ایمان آورده اند آنهايي هستند که خود را نصاری (مسیحی) مینامند، زیرا که در جمع ایشان کشیشان و رهبانانی وجود دارند که هیچ غروری در سر ندارند، و چون آنچه را که بر پیامبر وحی شده است بشنوند اشک در دیده آورند، بخاطر آنکه حقیقت را در آن یافته اند، و گویند: خداوندا، همانسا که ما ایمان آوردیم، پس ما را در زمره گواهان جای ده. برای چه ما به پروردگار و بدانچه ما را از حق بیاید ایمان نیاوریم و انتظار آن مداریم که خداوند ما را با راستان همنشین کند؟ و چون چنین گویند، خداوند نیز در پاداش آنانرا بهشت جاوید نصیب کند که در آن جویهای زلال جاری

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳.

است و جاودانه در آن خواهند ماند، که این پاداش نکوکاران است» (مائده، ۸۲-۸۵). در این راستا حتی حواریون دوازده گانه عیسی در قرآن «انصار» نام گرفته اند: «و هنگامیکه عیسی کفرگویی ناباوران را شنید پرسید: انصار من در راه خدا کیانند؟ و حواریون گفتند انصار خداوند ماییم که به خدا ایمان داریم و تو گواه مسلمانی ما باش» (آل عمران، ۵۲). در آیه چهارم سوره صف همین اصطلاح «انصار» برای حواریون عیسی تکرار شده است. این تذکر بیمورد نیست که اصولاً اصطلاح نصاری برای نامیدن مسیحیان که آنرا با انتساب عیسی به ناصره مرتبط دانسته اند از نظر مفسرین متعددی با همین عنوان انصار مربوط میشود. در همین زمینه، قرآن همه معجزاتی را که در انجیل ها به عیسی نسبت داده شده مورد تأیید قرار داده و حتی از دو معجزه دیگر او نیز نام برده است که در خود انجیلها بدانها اشاره ای نشده است (آل عمران، ۴۶ و ۴۹؛ مائده، ۱۱۰؛ مریم، ۲۹ و ۳۰ و ۳۱) ولی بطور غیرمستقیم از کتاب حبشی معجزات عیسی گرفته شده اند.

واقعه تصرف خیبر که بدنبال آن گروهی از مسیحیان به اصالت پیامبری محمد گردن نهادند، موضوع آیه هایی از قرآن قرار گرفته که در آنها از آنان تجلیل شده است: «آنانیکه پیش از این برایشان کتاب فرستادیم (انجیل) از زمره مؤمنانند، و هرگاه که سخن ما برایشان خوانده شود گویند که بدان ایمان آوریم، زیرا که حق است که از جانب پروردگار ما آمده است، و همانا که ما پیش از این نیز از مسلمانان بودیم» (قصص، ۵۲-۵۵).

غالباً متذکر شده اند که محمد شخصاً با ورقه بن نوفل پسر عموی خدیجه که مسیحی بود دوستی نزدیک داشت و این دوستی تا به آخر نیز برقرار ماند. گفته میشود که ورقه حتی قسمتی از انجیل را به عربی ترجمه کرده بود.

انتظار پیامبر ظاهراً این بود که مسیحیان عربستان بخلاف یهودیان واکنش مساعدی به آئین او نشان دهند و در بهترین صورت اصولاً بدین آیین بگروند: «ما عیسی بن مریم را از پی پیمبران پیش

از او فرستادیم تا آنچه را که در تورات آمده بود تصدیق کند، و به خود او انجیل را عطا کردیم که در آن نور و هدایت نهفته بود تا مؤید آنچه پیش از او در تورات آمده بود باشد و رهنمایی و انسدرزی برای آنها که ایمان آورده اند، و برای اینکه پیروان انجیل مردمان را بر پایه آنچه خداوند در این کتاب مقرر فرموده بود مورد داوری قرار دهند. و این کتاب را (قرآن) نیز به حق برای تو فرستادیم تا تأیید بر حقیقتی باشد که در اختیار او (عیسی) نهاده شده بود. لاجرم میان کسان بر مبنای آنچه قرآن نازل فرموده داوری کن و خود را تابع خواستهای آنان قرار مده تا بدین خاطر از آنچه بر تو وحی شده است روی بگردانی. ما برای هریک از آنان روشی و قانونی مقرر داشتیم» (مسائده ۴۶-۴۸).

ولی این انتظار در جریان عمل تحقق نیافت و جوامع مسیحی باوجود برخورد بسیار بهتر خود با آیین تازه، از گرویدن بدان سر باز زدند. در این راستا اختلاف نظر اساسی طرفین در باره اصل تثلیث مسیحی بود، هرچند که در عمل پای منافع اقتصادی و اجتماعی بسیاری نیز در کار بود: «کسانی که گویند خدا همان مسیح فرزند مریم است به راه کفرگویی میروند، زیرا کیست که اگر خدا قصد نابودی مسیح فرزند مریم و مادر او و همه مردم جهان را داشته باشد بتواند با او رویارویی کند؟» (مانده، ۱۷). «ای اهل کتاب، در اجرای کیش خود غلو مکنید و در باره خداوند جز آنچه حق است چیزی مگویند. در این تردید نیست که عیسی بن مریم رسول خدا است و کلام اوست که به مریم فرود آمده است و روحی است که از او نشأت میگیرد. درینصورت به خدا و پیامبران مؤمن باشید و سخن از «ثلاث» بر زبان میاورید. برای شما بهتر است که بدین گفته پایان دهید، زیرا که خداوند خدایی یکتا است و منزله است از آنکه فرزندی داشته باشد» (نساء، ۱۷۱). «خداوند گفت: ای عیسی بن مریم، آیا تویی که به مردمان گفتی: مرا و مادرم را خدایانی در مقامی پایین تر از خدا بحساب آورید؟ پاسخ داد: بسار خدایا، منزله باد جلال تو! بمن نرسد که بگویم آنچه را که حقی بر گفتنش ندارم! اگر چنین گفته بودم، تو آنرا دانسته بودی، زیرا تو میدانی که در نهاد من چه میگذرد و من میدانم که در نهاد تو چه

میگذرد. تویی که دانای نادانسته ها (علام الغیوب) هستی! من بدانان همان را گفتم که تو مرا به گفتن آن خوانده بودی. گفتم که خداوند من و خداوند خودتان را بپرستید. تا آن زمان که در میان ایشان بودم گواهی بر آنان بودم، و از آن هنگام که مرا بنزد خویش خواندی خود مراقب ایشان، زیرا که تو بر همه چیز گواهی. اگر اکنون مجازاتشان کنی، بهر حال بندگان تواند و اگر آنانرا ببخشایی، در شأن تو است که عزیز و دانایی. و خدا فرمود: امروز روزی است که صداقت راستگویان ایشان را سودمند آید، زیرا نصیب آنان باغهای بهشت است که در آنها جویبارهای زلال روانند و آنان بخاطر رضایت خداوند جاودانه در آن رستگار خواهند بود. پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه در آنها است خداوند را است که بر همه چیز توانا است» (مائده، ۱۱۶-۱۲۰).

این دوگانگی دیدگاهها با مرور زمان بالا میگیرد و بصورت عتاب درمیآید: «آنهايي که ميگویند خدا سومین از ثلاثه است به راه کفر میروند، زیرا که خدایی جز خدای یکتا نیست و اگر اینان دست از گفتن چنین سخنانی برندارند، عذابی الیم در انتظار کفرگویان خواهد بود» (مائده، ۷۳). «اینها (نصاری) کشیشان و رهبانانسان را، و مسیح پسر مریم را، در جای خدا گذاشتند، در حالیکه بدانان فرمان داده شده بود که جز خدای یگانه خدایی را نپرستند، که منزه است از آنکه شریکی برایش قائل شوند» (توبه، ۳۱).

در مراحل بعدی، مسیحیان مورد حملات مستقیم تری قرار میگیرند: «و از میان آنانکه خود را نصاری خواندند و گفتند که ما با ایشان پیمان داشتیم کسانی بخشی از آنچه را که بدانان یادآور شده بودیم از یاد بردند و لاجرم ما نیز تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه برانگیختیم، و دیر نباشد که خدا بر آنچه کسره اند آگاهیشان دهد» (مائده، ۱۴). «بسیاری از کشیشان و راهبان اموال مردم را به ناروا میخورند و آنانرا از راه خدا باز میدارند. همانا اینهایی را که زر و سیم گرد میآورند بی آنکه هیچ بخشی از آن را در راه خدا صرف کنند، به عذابی دردناک آگاه ساز، در آن روز که این سیمها و زرها در آتش

جهنم تفته شوند و در راه داغ خسوردن بر پیشانی‌ها و پهلوها و پشت‌هایشان بکار روند، و بدانان گفته شود که اینست آنچه برای خویش اندوختید، و اکنون طعم اندوخته‌هایتان را بچشید» (توبه، ۳۴ و ۳۵).

سرانجام، مسیحیان و یهودیان در ردیف یکدیگر قرار می‌گیرند و از مسلمانان خواسته می‌شود که هیچکدام آنها را بدوستی نگیرند: «... و گفتند کسی به بهشت در نیاید مگر آنکه جهود یا ترسا باشد، و این آرزوی واهی آنان است. بدانان بگو که اگر راست می‌گویید بر این ادعا دلیلی استوار بیاورید، زیرا که در واقع هر آنکس که روی به خدا آورد و نکوکار باشد از پروردگار خود پاداش خواهد گرفت، نه بیمی در دل خواهد داشت و نه اندوهی» (بقره، ۱۱۱ و ۱۱۲). «... یهودان گفتند که ترسایان در راه حق نیستند، و ترسایان نیز گفتند که یهودان در راه حق نیستند، و با اینهمه هر دوی آنها اهل کتابند. کسانی که هیچ نمیدانند بنوبه خود همین سخنان را بر زبان می‌آوردند. همه اینها در روز رستاخیز در باره اختلاف نظرهایشان مسورد داوری خداوند قرار خواهند گرفت» (بقره، ۱۱۳). «ای رسول، یهودان و ترسایان تا وقتی که تو به راه آنان نرفته باشی از تو خرسند نخواهند بود. بدانان بگو که راه هدایت فقط راه خدا است» (بقره، ۱۲۰). «... و گفتند یهودی شوید یا نصاری شوید تا هدایت یابید. بدانسان بگو: نه، برای هدایت به دین ابراهیم روی آورید که حنیف (یکتاپرست) راستین بود و نه از جمله مشرکان» (بقره، ۱۳۵). «جهودان و ترسایان گفتند که ما فرزندان خدا و محبان اویم. بگو: در اینصورت برای چه شما را بابت گناهانتان کیفر میدهد؟ نه! شما فقط بشرهایی از جمله آفریدگان اوید، که از آنها هر که را خواهد بیامرزد و هر که را خواهد عذاب کند» (مائده، ۱۸). «یهودان گفتند که عزیر پسر خدا است^۱، و نصاری گفتند که مسیح پسر خداست. این است آنچه گفتند و همان را گفتند که کافران پیش از آنها نیز گفته بودند. خدا

۱ - این «عزیر» که در تورات و سایر کتابهای مذهبی یهود نامی از او برده نشده، شناخته شده نیست.

بکشدشان که چنین دروغ میگویند» (توبه، ۳۰). «اگر اینان تورات و انجیل و آنچه را که از جانب خداوند برایشان فرستاده شده بود پاس میداشتند همانا از نعمتهای آسمانی و زمینی برخوردار میشدند^۱. البته میان اینان کسانی میانه رو نیز وجود دارند ولی بیشترشان به راه بد میروند» (مائده، ۶۵ و ۶۶). «ای کسانی که ایمان آورده اید، زنهار یهودان و ترسایان را دوست مگیرید، زیرا که آنان در هر احوال دوستان یکدیگرند و هر آنکس از شما نیز که با آنان دوستی کند خود از جمله ایشان خواهد بود، و همانا که خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمیکند» (مائده، ۵۱). «ای اهل ایمان، کسانی را که دین شما را مورد ریشخند و بازی قرار میدهند، چه از آنهایی باشند که پیش از شما کتاب بدیشان نازل شده بود، و چه از کافران باشند، دوست مگیرید و از خدا بترسید» (مائده، ۵۷).



گذشته از آیاتی که مستقیماً با رویدادهای سیاسی یا نظامی و یا اجتماعی و اقتصادی معینی مربوط میشوند، آیه های متعدد دیگری نیز در سوره های مدنی قرآن به مسائل یا به اشخاص یا وقایع خصوصی کاملاً مشخصی ارتباط دارند که طبعاً نمیتوانند جنبه عام داشته باشند. بخش مهمی از این آیه ها به زندگی شخصی پیامبر مربوطند و بخشی دیگر به رویدادهای معینی که نزول قوانین و مقررات مختلف جزایی یا حقوقی اسلامی بنا به تفسیر مفسران سرشناس قرآن، در ارتباط با آنها صورت گرفته است. نمونه هایی از این دو دسته از آیات بدینقرارند:

سالهای قمری - تثبیت سال قمری بعنوان سال رسمی آئین اسلام و تأکید بر اینکه این قانونی است که از ازل در لوح محفوظ خداوند ثبت شده است و قابل تغییر یا تعدیل نیست، در آخرین سفر

۱ - در اصل: «آنچه بالای سرشان است و آنچه در زیر پایشان است».

حج پیامبر در سالهای مدینه صورت گرفت. سنت سال و ماه قمری در عربستان پیش از اسلام نیز برقرار بود، منتها در جریان عمل رسم بر این شده بود که هر چند سال یکبار بصورت آنچه امروز کبیسه نامیده میشود، ماهی اضافی برای سال قائل شوند تا گاهشماری کلی با سال خورشیدی که زندگی کشاورزی براساس آن تنظیم میشد هماهنگ شود، زیرا هر سال قمری ۱۰ یا ۱۱ روز با سال خورشیدی تفاوت داشت. ابن اسحاق فهرستی از اسامی کاهنانی را که براساس محاسبه های نجومی خود (طبق ضوابط بابلی و کلدانی) مسئول این فعل و انفعال بودند نقل کرده است. ولی محمد این سنت دیرینه را لغو کرد و بموجب دو آیه سوره توبه که در جریان انجام مراسم حج در سال دهم هجری اعلام شد، مقرر داشت که تقویم مورد قبول در اسلام منحصرآ تقویم قمری باشد که در لوح محفوظ خداوند ثبت شده است و ماههای حرام چهارگانه نیز بهمان صورت سنتی که از هنگام آفرینش آسمانها و زمین توسط پروردگار وضع شده است ماههایی باشند که طی آنها اجازه هیچگونه عمل جنگی به مسلمانان داده نمیشود، هرچند که بعد از آن این قانون آسمانی در هیچیک از جنگهای جهانگشایی از جانب مسلمانان رعایت نشد: «شمار ماههای سال آنطور که در لوح محفوظ ثبت شده، از نظر خداوند دوازده ماه است که در روز آفرینش آسمانها و زمین به استقرار آنها اراده فرموده است و از میان آنها چهار ماه ماههای حرامند. چنین است مشیت استوار خداوند، که نباید در طول آنها با تخطی از این سنت به نفس خود زیان رسانید. همانا که ماه فراموشی (کبیسه) ابداع کفرآمیزی است که کافران بدان گمراه شوند، زیرا که اینسان سالی آنرا حلال شمارند و سال دیگر حرام، تنها برای اینکسه در باره ماههایی که خداوند آنها را حرام دانسته است به توافقی دست یابند، و بدین منظور آنچه را که خداوند حرام کرده است حلال بحساب میآورند. کار ناپسند آنان خودشان را خوش نماید، ولی خداوند کافران را هدایت نمیکند» (توبه، ۳۶ و ۳۷).

همسران پیامبر و موضوع حجاب

«ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر لازم آید که در باره متاعی از همسران پیامبر چیزی بطلبید، از پشت پرده با ایشان گفتگو کنید که این هم برای دلهای شما و هم برای دلهای آنان پاکتر است» (احزاب، ۵۲). مفهوم «حجاب» در این آیه پرده ای است که میباید میان مراجعه کنندگان و همسران پیامبر فاصله باشد. در مواردی اتفاق افتاد که مخالفان پیامبر به برخی از همسران او که از خانه خارج شده بودند کلمات زشت گفتند و بعد عذر آوردند که آنها را نشناخته اند، در حالیکه درست بهمین جهت بدانان اهانت کرده بودند که آنان را شناخته بودند. آیه دیگری از همین سوره احزاب بعداً در ارتباط با این موضوع ابلاغ شد: «ای پیامبر، به همسرانت و به دخترانت و به همسران دیگر مؤمنان بگو که پوششهای خود را بر همه اندام خود فروه‌لند (یدین علیهن من جلابیهن) تا اگر شناخته شوند مورد آزار قرار نگیرند» (احزاب، ۵۹). بعد از آن آیه ای از سوره نور این تلاش پیشگیرانه را برای جلوگیری از تحریکات ایذایی مخالفان علیه مسلمانان مدینه و خانواده هایشان بصورتی قاطعتر درآورد: «به مردانی که ایمان آورده اند بگو که نگاه های خسود را فرود آورند و پاکدامن باشند که این برایشان بهتر است و خدا بر آنچه میکنند نیک آگاه است. و به زنان مؤمنه بگو که آنان نیز نگاههایشان را فرود آورند و پاکدامن باشند، و از اندام خود جز شکل برونی آنرا نشان ندهند و ترکیب واقعی آنرا تنها به همسران و پدران خود یا پدران همسرانشان، و به پسران خود یا پسران همسرانشان، یا برادران خودشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا به کنیزان و غلامانشان یا به خدمتکاران مذکری که آلت رجولیت نداشته باشند، و یا به پسران نابالغ نشان دهند» (نور، ۳۱). «به زنانی که دیگر امکان بچه آوردن ندارند و در نتیجه امکان شوهر کردن نیز ندارند ایرادی بر اینکه حجاب بردارند نمیتوان گرفت، بشرط آنکه همه پستی ها و بلندیهایشان را نشان ندهند؛ با اینوصف برای آنان نیز بهتر است که از اینکار خودداری کنند» (نور، ۶۰). بدین ترتیب بود که قانون حجاب صرفاً در

رتباط با شرایط زمانی و مکانی مدینه در سالهای اولیه بعد از هجرت وضع شد، ولی بعداً بصورت یک قانون عمومی در آمد، و تقریباً همیشه بعنوان یک اهرم فشار از جانب کارگزاران حکومتی یا مذهبی جهان اسلام مورد بهره گیری قرار گرفت.

آیاتی از قرآن اختصاصاً به همسران معین پیامبر مربوط میشوند، از قبیل آیه های مربوط به عایشه و تهمتی که بدو وارد آمده بود، یا آیات دیگری که در زیر بدانها اشاره میشود:

زیدبن حارثه برده ای بود که از جانب خدیجه به همسرش محمد اهداء شده بود. ولی محمد او را آزاد کرد و با توجه به رشادت وی در جنگهای بدر و احد و خندق و غیره او را به فرزند خواندگی برگزید و زن زیبایی بنام زینب بنت جحش از خویشاوندان خود را نیز به همسری بدو داد. ولی یکروز که بی خبر به خانه زید رفت با گشودن در زینب را نیمه برهنه دید و جایجا شیفته او شد، و زید که این موضوع را دریافت به شتاب زنش را طلاق داد تا محمد امکان ازدواج با او را داشته باشد، اشکال این بود که در سنت عرب زن پسرخوانده از محارم حساب میشد و زناشویی با او امکان نداشت. در این هنگام بسود که نزول آیه ای یکبار دیگر مشکل را حل کرد: «... وقتیکه زید از همسرش متمتع شد ما آن زن را همسر تو گردانیدیم تا از این پس بر مؤمنان در ازدواج با زنان پسرخواندگان در وقتی که شوهرانشان از آنها متمتع شده باشند حرجی نباشد. بر پیامبر ایرادی از بابت آنچه خداوند پیش از این نیز بر گذشتگان روا داشته بود و اینک به خود او اجازه آنرا داده است نیست، زیرا که آنچه خدا خواسته باشد تغییر نمیکند» (احزاب، ۳۷).

آیه دیگری از قرآن که بهمین اندازه بطور مستقیم با زندگانی خصری محمد ارتباط دارد، مربوط به ماریه قبطیه کنیزی است که از مصر برای پیامبر هدیه فرستاده شده بسود. دختر عمر و همسر دیگر پیامبر، آن دو را در غیاب عایشه در بستر او یافته بسود و محمد از حفصه خواسته بود که ازین بابت به عایشه چیزی نگوید، ولی حفصه آنرا با عایشه در میان گذاشت و محمد که ایسن را دریافت از

حفصه گله کرد. وی پرسید که بر این راز چگونه آگاه شده است، و محمد گفت که این را خداوند بدو خبر داده است: «... وقتیکه پیامبر با یکی از همسران خود مطلبی را بصورت راز گفت ولی او آنرا با دیگری در میان نهاد، خداوند پیامبرش را از این موضوع آگاه کرد و پیامبر نیز بخشی از این امر را برای همسرش فاش کرد و بخشی دیگر را پنهان نگاه داشت. آن زن (حفصه) پرسید: چه کس ترا بر این ماجرا آگاه ساخته است؟ پاسخ داد: آنکس که بر همه چیز آگاه است مرا بر آن خبر داده است. اگر اکنون شما دو نفر به خدا بازگردید نشان داده اید که دلهایتان به راه نکو رفته است، اما اگر علیه پیامبر با هم اتفاق کنید دانسته باشید که خداوند مولای او است و جبرئیل و همه مردان صالح در جمع مؤمنان و ملائک یاران و یاوران اویند». (تحریم، ۳ و ۴)

آیه دیگری در همین راستا در شرایطی نازل شد که برخی از همسران پیامبر بعنوان اعتراض علیه روش تبعیض آمیز او با یکدیگر دست همبستگی داده بودند، بطوریکه وی نزدیک به یکماه با هیچیک از آنها رابطه زناشویی نداشت، و ازین حیث وضع نامطلوبی برای پیامبر و خود آنان پیش آمده بود. بنا به گفته زمخشری، پیامبر در آن تاریخ نه همسر داشت که نسبت به پنج تن از آنان رعایت نویست را نمیکرد و در عوض چهار تن دیگر را منظمأ به سوی خود میخواند. دو آیه ای که این مشکل را حل کردند این آیه های سوره احزاب بودند که: «ای پیامبر، ما همه زنانی را که کابینشان را پرداخته ای و جاریه هایی را که بصورت غنیمت بدست آورده ای... و نیز زنان مؤمنه ای را که خویشان را به پیامبر اهداء کنند بر تو حلال کردیم و این امتیازی است که خاص تو است و مربوط به سایر مؤمنان نیست، که تکلیف آنها را جداگانه معین کرده ایم، و این بدان نظر است که بر تو در این باره هیچ حرجی نباشد. لازم نیست در همبستگی با زنان خویش نوبت را مراعات کنی. هر یک از آنها را که خواستی به نزد خود بخوان و هریک را هم که نخواستی کنار بگذار، که بر تو در ایسن باره ایرادی نیست و در ترک آنها آزادی و اختیار کامل داری. و البته برای خودشان نیز این بهتر است» (احزاب، ۵۰ و ۵۱).

ظاهراً پس از نزول این آیه بود که چنانکه در چندین روایت معتبر اسلامی آمده، عایشه این جمله معروف را خطاب به پیامبر گفته بود که: «می بینم خدایت در انجام خواستهای تو خیلی شتاب دارد!».

مراجعات پیامبر

آیاتی دیگر هستند که هرچند ارتباط با همسران پیامبر ندارند، ولی منحصرأ به زندگانی خصوصی و روزمره شخص محمد مربوط میشوند و طبعاً نمیتوان آنها را «قوانین ازلی و ثابت و تغییرناپذیر الهی» نامید: «ای رسول، آنهایی که ترا از پشت حجره هایت به صدای بلند میخوانند اکثراً شعوری ندارند، زیرا که اگر شعور داشتند صبر میکردند تا تو از خانه ات بیرون آیی و حضوراً با تو گفتگو کنند» (حجرات، ۴ و ۵). «ای کسانی که ایمان آورده اید، سرزده به خانه های پیغمبر وارد مشوید مگر آنکه قبلاً شما را به سفره اش دعوت کرده باشد، و در اینصورت نیز زودتر از وقت غذا نیایید، و وقتی هم که غذا خوردید برای سرگرمی به گفتگو نپردازید که این کار شما پیامبر را آزار میدهد ولو آنهم که از اظهار آن شرم داشته باشد» (احزاب، ۵۳). «صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر مکنید و بر سر او فریاد مزنید، آنطور که میان خودتان به یکدیگر فریاد مزنید» (حجرات، ۲).

تعدد زوجات

در مورد تعدد زوجات نیز شرایط مشابهی در پیش آمد. در دوران پیش از اسلام این امر یک سنت رایج جامعه مدینه نبود. البته در وقایع نگاریهای اولیه، بخصوص در «طبقات» ابن سعد، نمونه های متعددی از مردانی را که بیش از یک زن داشته اند میتوان یافت، ولی بهمان اندازه نمونه های زنانی را نیز میتوان یافت که بیش از یک شوهر داشته اند، زیرا در عربستان پیش از اسلام سیستم رایج هنوز سیستم مادرسالاری بود و نه پدر سالاری. در این سیستم مردان به قبیله مادری خود وابسته بودند و اموال آنان نیز بطور اشتراکی به

سرپرستی برادر تنی مادر اداره میشد. زنان همیشه در خانه خانوادگی میماندند ولی شوهران گاه بگاه بدانجا میرفتند، و چون این زنان غالباً چند شوهر داشتند، تقریباً همیشه یکی از آنان در آنجا بود. این سیستم مادرسالاری در بیشتر جاهای عربستان برقرار بود، هرچند در مراکز مختلفی سیستم پدرسالاری وجود داشت که مکه یکی از آنها بود، و این تحول که در زمان هجرت نسبتاً تازگی داشت مربوط بدان بود که اندک اندک همبستگی قبیله ای بر اثر شرایط تازه اقتصادی جای خود را به تمایل مردان قبیله به مالکیت شخصی اموالی داده بود که قبلاً مالیه عمومی و مشترک قبیله محسوب میشدند، ولی در این شرایط تازه، پس از مرگ پدر میتوانستند به فرزندان او، بخصوص پسرانش تعلق گیرند.

حدیثهای اسلامی تاریخ نزول آیه های مربوط بدین شرایط تازه را اندکی بعد از جنگ احد دانسته اند، زیرا در این جنگ ۷۰ تن از مسردان سرشناس جامعه مسلمانان مدینه به هلاکت رسیدند، و این امر در شرایط آنروزی عربستان فاجعه بزرگی بود. با از دست رفتن این عده، شمار بیوه های آنان و در نتیجه یتیم هایی که از آن پس وظیفه نگاهداریشان بعهدہ جامعه نوپای مسلمان مدینه محول میشد به چند صد نفر بالغ میشد، و محتوای دو آیه ای که در ارتباط با وضع این بیوگان و یتیمان آمده اند و در آنها بصراحت از تعدد زوجات سخن گفته میشود واکنشی در برابر همین مسئله است: «اموالی را که تعلق به یتیمان دارد بدانان بدهید و زشت را در جای زیبا نگذارید و آنچه را که مال آنها است با مال خود درنیامیزید که این گناهی بزرگ است... و اگر بیم داشته باشید که در این باره نسبت به یتیمان چنانکه باید به عدالت عمل نکنید، در اینصورت دو یا سه یا چهار زن را به همسری بگیرید، ولی اگر در این مورد نیز بیم از بیعدالتی داشته باشید تنها یک زن بگیرید یا با کنیزانی که در تملک شمایند درآمیزید» (نساء، ۲ و ۳).

در عربستان صدر اسلام، بعلت غزوات مذهبی که بر جنگهای قبیله ای مزید شده بود، اصولاً شمار مردان کشته شده و بهمان نسبت تفاوت تعداد میان مردان و زنان افزایش یافته بود، بخصوص با توجه

باینکه اسلام رسم دوران جاهلیت عرب داتر بر زنده به گور کردن دختران نوزاد را ملغی کرده بود: «فرزندان خود را از بیم تهیدستی مکشید، زیرا خداوند ضامن روزی رسانیدن بدانهاست و کشتنشان گناهی بزرگ است» (اسرا، ۳۱). «وقتیکه به یکی از اینان خبر تولد دختری را برایش بدهند، چهره از خشم سیاه کند و خشمگینانه از بسابت بدبختی که نصیب او شده است از دیگران کناره گیرد و از خود پیرسد که آیا این نوزاد را با همه سرشکستگی که برایش آورده است نگاه دارد یا او را در خاک مدفون کند؟ آیا این داوری ناپسندیده نیست؟» (نحل، ۵۸ و ۵۹).

قانون اسلامی مشروعیت تعدد زوجات قانونی بود که تنها برای پاسخگویی به شرایط زمانی و مکانی عربستان صدر اسلامی وضع شده بود، در جامعه ای که اصولاً مسئله برابری حقوق زن و مرد در آن مطرح نبود. ولی چنین قانونی منطقاً نمیتوانست برای همیشه قانون آسمانی جوامعی نیز منظور شود که برداشتهای اجتماعی و فرهنگی آنها اصولاً این اجازه را که مرد بیش از یک زن داشته باشد در هیچ شرایطی بدانها نمیدهد، و بخصوص در شرایطی که یک آئین توحیدی دیگر (که قرآن آن را اکیدا مورد تاکید قرار داده است) در همین باره از زبان پیامبر اولوالعزم دیگری بنام عیسی قاطعاً فتوا داده است که مرد جز یک زن نمیتواند داشته باشد، زیرا «مرد و زن پس از زناشویی دیگر دو تن نیستند، بلکه یک تن واحدند» (انجیل متی، باب پنجم، ۲۷ و ۲۸، و باب نوزدهم، ۴-۶؛ انجیل مرقس، باب دهم، ۶-۹).

.....
شان نزول آیاتی چند در ارتباط با مسائلی دیگر، از جانب طبری، مفسر بزرگ قرآن، در تاریخ کبیر او چنین تعیین شده است:
در چگونگی تغییر قبله: «وقتی که پیامبر در مکه بود مسلمانان سوی بیت المقدس نماز میکردند و پس از هجرت به مدینه نیز تا شانزده ماه همچنان سوی بیت المقدس نماز میبردند، چنانکه یهودان میگفتند: پیامبر و یاران وی نمیدانستند قبله شان کجاست، و ما هدایتشان کردیم. و پیامبر این را خوش نداشت. و در همان هنگام

خداوند این آیه را نازل فرمود که: روی خود به سوی مسجدالحرام کن و همه مسلمانان نیز هر جا که باشند رو به سوی آن کنند. آنهایی که کتاب آسمانی دارند میدانند که این حقی است که از جانب پروردگارشان آمده است، و خدا بر آنچه میکنند آگاه است» (بقره، ۱۴۴).^۱ این توجیه تکمیلی نیز در همان سوره آمده است که: «ناباوران میگویند چه چیز باعث آن شد که مسلمانان از قبله ای که بر آن بودند روی بگردانند و به کعبه روی آورند؟ بدانان بگو که ایسن کار را از آن کردیم که دریابیم چه کسانی از پیامبر ما پیروی میکنند و چه کسانی از او روی برمیگردانند» (بقره، ۱۴۰).

... و در چگونگی برقراری روزه: «در همین سال (سال دوم هجری) روزه ماه رمضان مقرر شد، و به قولی این به ماه شعبان بود. و این چنان بود که وقتی پیامبر به مدینه آمد دید که یهودان به روز عاشورا (دهم ماه محرم) روزه میدارند، و از آنها سبب پرسید. گفتند که این روزی است که خداوند آل فرعون را غرق کرد و موسی و همراهان وی را نجات داد. پیامبر فرمود: حق ما نسبت به موسی از آنها بیشتر است. و آن روز را روزه بداشت و بگفت تا کسان نیز روزه بدارند. و چون روزه ماه رمضان مقرر شد دیگر نگفت که به روز عاشورا روزه دار شوند، ولی از آن منع نیز نفرمود»^۲.

... و چگونگی برقراری سنت قربانی: «پس از جنگ بنی قینقاع پیامبر به مدینه بازگشت و این به روز دهم ذی الحجه بود، و گویند که پیامبر و توانگران اصحاب در آنروز برای نخستین بار قربانی کردند، و او با مردم به نمازگاه رفت و نماز گذاشت و به دست خویش دو بز، و به قولی یکی، ذبح کرد، و جابرین عبدالله گوید که این اولین عید قربان بود که مسلمانان بپا داشتند و ما، در بنی سلمه آنرا انجام دادیم و هفده گوسفند کشتیم»^۳.

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۸۴۱.

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۴۲.

۳ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۹۹.

... و چگونگی برقراری زکوة فطر: «و هم در سال دوم هجرت زکوة فطر مقرر شد. گویند پیامبر یک یا دو روز پیش از عید فطر خطبه خواند و گفت که زکوة فطر بدهند»^۱.

در مورد تحریم شراب نیز، روایت کتاب معتبر «الخمیس» چنین است که: بعضی این ممنوعیت را به زمان غزوه بنوالنضیر در سال چهارم هجرت مرتبط دانسته اند، ولی ظن احوط این است که نزول این آیه سوره مائده که «شیطان شما را از راه خمر و میسر به دشمنی با یکدیگر برمیانگیزد و از یاد خداوند و گزاردن نماز باز میدارد» بدنبال این صورت گرفت که در مدینه میانان مسلمانان مست زد و خوردی پیا پیا شد که در آن میان سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که او نیز در این مجادله شریک بود با کارد یکی دیگر از مؤمنین از ناحیه سر زخم شدید برداشت، و چنین بود که فرمان منع شراب نزول یافت^۲.



در همان زمان، ثقة الاسلام کلینی نیز در کتاب کافی خود که جهان تشیع آنرا بعد از نهج البلاغه معتبرترین کتاب شیعه شناخته است، در باره شأن نزول آیاتی از سوره های مدنی، براساس روایات نقل شده از ائمه شیعه توضیحاتی دیگر داده است که نمونه هایی چند از آنها را در اینجا میخوانید، ولی برای آگاهی بر همه آنها میباید به اصل یا به ترجمه فارسی کتاب کافی مراجعه کنید:

— امام جعفر صادق علیه السلام در باره این گفتار خدای عزوجل در آیه ۷۸ سوره مائده که: «آن کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند بر زبان داود و عیسی بن مریم لعنت شدند» فرمود که مسخ شدن آنها به خوک به نفرین حضرت داود بود و مسخ شدن آنها بصورت بوزینه بر زبان عیسی بن مریم بود^۳.

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۴۳.

۲ - قاضی دیار بگری در: «الخمیس فی احوال نفس النفیس»، چاپ بسواق، ۱۳۰۲ قمری، ج ۳، ص ۲۹-۳۲، نقل توسط Caetani در جلد سوم سالنامه های اسلام.

۳ - کلینی: روضة من الکافی، ج ۱، حدیث ۲۴۰.

— و حضرت امام محمد باقر علیه السلام در شأن نزول گفتار
 خدای عزوجل در آیه ۲۴۳ سوره بقره که: «آیا ندیدی آنانرا که از بیسم
 مرگ از دیار خود بیرون شدند و هزاران نفر بودند، پس خداوند بدانان
 فرمود که بمیرید، و بعد آنانرا دوباره زنده کرد؟» فرمود که اینان از
 یکی از شهرهای شام بودند و شمارشان هفتاد هزار نفر بود... و چون
 بمردند استخوانهایشان در سر راه عبور کاروانیان بود. پس مدتی بعد
 یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بنام حزقیال از آنجا بگذشت و آن
 استخوانها را بدید و گفت: پروردگارا، آیا بهتر نیست که اینان را زنده
 کنی تا از بندگانت فرزند آورند و بهمراه سایر خلق ترا پرستش کنند؟
 خدایتعالی از طریق وحی بدو فرمود: آیا دوست داری که آنها زنده
 شوند؟ عرض کرد: آری، پروردگارا، آنها را زنده کن. پس خدای عزوجل
 بدو وحی فرمود که چنین و چنان بگویی، و او نیز همان را بگفت، و آن
 اسم اعظم بود، و چون حزقیال آنها بر زبان آورد استخوانهای پراکنده را
 دید که بسوی یکدیگر میپريدند و بهم نگاه میکردند و سبحان الله و
 الله اکبر و لا اله الا الله میگفتند. و چون حزقیال این بدید گفت: گواهی
 دهم که خدا بر هر کاری توانا است، و اسلام آورد، و عمرو بن یزید
 گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: این آیه در باره اینها نازل شد.
 — حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چون جنگ احد به
 منتهای شدت خود رسید، رسول خدا صلی اله علیه وآله جبرئیل را
 نگریست که بر روی چهارپایه ای در میان زمین و آسمان ایستاده است
 و بانگ میزند که: لافتی الاعلی ولاسیف الاذوالفقار» و این آیه نازل
 شد که «لازم بود آنچه خداوند مقرر فرموده بود تحقق یابد تا آنها که
 هلاک شدنی هستند هلاک شوند و آنها که باید زنده بمانند برای ادای
 شهادت زنده بمانند»^۱.

۱ — کلینی: روضة من الکافی، ج ۱، حدیث ۲۳۸.

۲ — کلینی: روضة من الکافی، ج ۱، حدیث ۹۰.

اسلام و قرآن

بعد از محمد

آنچه در سالهای ۱۱ تا ۱۴ هجری گذشت

«رده»، واقعه ای که مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد

تقریباً همه محققانی که تاریخ اسلام را از دیدگاههای مختلف مورد بررسی قرار داده اند، در این باره کسه مرگ نابهنگام پیامبر جامعه اسلامی و در درجه اول رهبران آنرا غافلگیر کرد همداستانند. نمونه گویایی از ارزیابی های کلی آنانرا در این مورد، در کتاب «عربها در تاریخ» محقق معاصر، برنارد لیونیس، میتوان یافت:

«درگذشت محمد جامعه تازه شکل گرفته مسلمانان را با یک بحران موجودیت مواجه ساخت، زیرا پیامبر چه برای جانشینی خود و چه برای برنامه های آینده هیچ دستوری نداده بود. حتی در زمان حیات خود نیز به تشکیل شورایی از نوع مجالس قبیله ای سنتی در عربستان که بتواند در دوران حساس انتقالی بعد از او قدرت حکومتی را اعمال کند اقدام نکرده بود، هر چند که علی الاصول با توجه به جنبه کساملأ شخصی و انحصاری قدرتی که مستقیماً از جانب خداوند به شخص او تفویض شده بود وی نمیتوانست حتی در دوران زندگی خودش نیز شریکی برای خویش برگزیند، چه رسد بدانکه کسی را به جانشینی خود تعیین کند. فرضیه گزینش علی، پسر عم و داماد او بدین جانشینی، فرضیه ای است که بعداً شکل گرفت و آنهم فقط از جانب شیعیان که اقلیتی بیش نبودند پذیرفته شد.

باید توجه داشت که اساساً ضابطه تعیین یک جانشین قانونی ضابطه ای بود که برای اعراب صدر اسلام بکلی ناشناخته بود، بطوریکه حتی اگر محمد فرزند ذکوری هم میداشت به احتمال بسیار اعراب این وراثت را بعنوان دلیلی بر مشروعیت جانشینی پیامبر از جانب او نمیپذیرفتند. بهمین روال، ادعای چنین جانشینی از طرف یک پدر زن (ابوبکر) یا یک داماد (علی) در جامعه ای که اساس آن بر تعدد زوجات نهاده شده بود نمیتوانست اعتباری بیشتر از این داشته باشد. برای اعراب در این مورد تنها یک قانون سنتی و شناخته شده

وجود داشت و آن انتخاب یک رئیس تازه قبیلسه ای در جای رئیس متوفی بود. بر اساس همین سابقه بود که در مدینه برای جانشینی محمد در درجه اول در صدد گزینش یک عضو قبیله خزرج برآمدند که مورد قبول دیگران قرار نگرفت، ولی سرانجام بحران با ائتلاف سه جانبه ابوبکر و عمر و ابوعبیده حل شد^۱ که سرعت عمل آنها فرد ارشد این گروه یعنی ابوبکر را در مقام جانشینی پیامبر در رأس جامعه نوپای مسلمانان قرار داد و انتخاب او با عنوان خلیفه (وکیل) پیامبر آغازگر حکومت نوظهوری بنام خلافت شد که تا آنوقت در تاریخ سابقه نداشت»^۲.

در باره چگونگی این انتخاب، که انشعاب بزرگ سنی و شیعه یکی از نتایج آن بود، در تواریخ اسلامی بتفصیل بحث شده است: «صحابه پیامبر حتی پیش از کفن و دفن او بر سر جانشینی وی با یکدیگر به جدال برخاستند، و چنان در این باره شتاب ورزیدند که جسد پیغمبر را بحال خود رها کردند تا زودتر به دسیسه چینی پردازند. هنوز جنازه محمد به خاک سپرده نشده بود که مدعیان جانشینی او برای دستیابی به میراث وی بر سر و مغز یکدیگر میکوفتند»^۳. در برگزیدن ابوبکر به خلافت اعظم صحابه دخالت نداشتند و میان مهاجران و انصار در این مورد چنان اختلاف افتاد که کار به شمشیر کشید. در سقیفه بنی ساعده مقداد بن اسود کندی صحابی معروف پیامبر را مکتک زدند و قفسه سینه اش را شکستند. در همین جریان سعد بن عباده انصاری رئیس قبیله خزرج را که با انتخاب ابوبکر به خلافت مخالفت کرده بود شباهنگام در راه سفرش به شام کشتند و مدعی شدند که اجنه او را کشته اند. حتی از زبان جن قاتل این شعر را روایت کردند که: «سعد بن عباده امیر خزرج را کشتیم و دو تیر به قلبش روانه کردیم که هر دو به هدف نشستند». ولی در عمل این دو جن خالد بن

۱ - Père H. Lammens در: Le triumvirat Abu Bakr, Omar, Abu Obeida

مجله دانشکده مطالعات شرقی دانشگاه سن ژوزف بیروت، ۱۹۱۰، ص ۱۱۳.

۲ - Bernard Lewis در The Arabs in History، ص ۱۱۹.

۳ - سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۳۰۶.